



به نام خدا

موسسه فرهنگی و هنری یا سریع الرضا تقدیم میکند

نام کتاب :

همسر نمونه

نویسنده: داداش رضا

Dadashreza.com

شروع فصل مقدمه

موضوع این فصل :

دیگه وقتشه بهترین شیم !

نام کتاب :

همسر نمونه

نویسنده : داداش رضا

تو این فصل میخوام به مقدمه کلی از این کتاب بگم

سلام دوستان خوبم

به کتاب همسر نمونه خوش اومدید...

داداش رضا هستم...

این کتاب شاید بهترین کتاب من باشه... چون تک تک چیزایی که تو این کتاب میخونید با انگیزه و شور فراوان نوشته میشه...

چون به زودی ان شاءالله قراره ازدواج کنم و میخوام قبل ازدوایم به شوهر فول آپشن برای همسرم بشم.

این کتاب به عقده درونی هم داره...

این عقده برمیگرده به دوران کودکی من...

همیشه به خودم میگفتم اگه به روزی زن بگیرم هرگز مثل بابام با زنم رفتار نمیکنم...

نمیدونم سختی کشیده هستی یا نه... ولی یکی مثل من یا به شوهر خیلی نمونه ای میشه یا به شوهر خیلی بد اخلاق....

اصلا حالت وسط نداره...

میدونی چرا ؟

چون سختی کشیده ها عموما این مدلی هستن...

یا جبران میکنن یا اونا هم عین باباشون میشن...

خوبی این کتاب همینه که نویسندش کاملا عامل هستش و درواقع من دارم این کتاب رو برای خودم مینویسم...

عموما کتاب هام همین مدلیه...

هر کتابی نوشتم مخاطبش خودم بودم...

یکی از دلایلی که اصولا حرفام کاربردی میشه بخاطر همینه که مخاطب رو خودم قرار میدم ...

این کتاب چیزایی توش داره که عمرا تو دانشگاه و مدرسه حرفی ازش بزنی...

حتی معتقدم تو هیچ کتابی این حرفا به این صورت زده نمیشه...

تو این کتاب سعی میکنم انقدر دقیق و کاربردی بنویسم که تو هیچ نیازی نداشته باشی به جز این کتاب دیگه ای بخونی...

محور اصلی این کتاب موضوع خونوادست...

که مثلا چجوری بتونیم کنار همسرمون زندگی خوب و با آرامشی داشته باشیم...

مطالب این کتاب خیلی کاربردی میشه...

مطمئنم...

میدونی چرا؟

چون کلا من یه عادتی دارم... عادتمم اینه که حرفام باید طوری باشه که بشه عملش کرد... اصلا دوست ندارم بعد اینکه تو این کتاب رو تموم کردی فقط افتخارت این باشه که کتاب تموم کردی... نه...

من میخوام کلی مطلب با هم دیگه تو این دوره یاد بگیریم...

خلاصه آماده باش...

احتمالا از فصل بعد حرفای اصلیم شروع میشه...

تو این فصل بیشتر میخوام از کتاب بگم تا بیشتر با این کتاب آشنا بشی....

بین...

این کتاب رسالتش اینه که شمارو یه جوری پرورش بده که در کنار همسرتون خوشبخت بشید...

شاید بگی رضا؟

من که مجردم...

همسرم کجا بود...

بین؟

درسته هنوز ازدواج نکردی...

ولی تو هرچی بکاری بعد ازدواج برداشت میکنی....

بذار یه چیزی بگم خیالت راحت باشه...

دو تا چیز هرگز هدر نمیره...

1: یکی مهربونی... 2: بعدیش تلاش...

• فکر نکن مهربونی کنی و طرف قدر ندونه هدر رفته ... نه... بعدا واست جبران میشه...

• فکر نکن اگه تلاش کنی و نتیجه نده تلاشت هدر رفته.. نه... بعدا به سمتت برمیگرده...

حتی ذره ای تلاش هدر نمیره...

شما از همین الان که مجرد هستید باید تصور کنید بچه دارید!

من که اینجوری ام... درسته هنوز ازدواج نکردم ولی همش حس میکنم بچه دارم!

میدونی چرا؟

چون شما هرچی تو مجردی باشی بعد متاهل شدن همونو بیشتر هستی...

خوب باشی خوبتر میشی و بد باشی بد تر میشی...

ازدواج مثل ذره بین همینی که هستی رو بزرگتر میشه...

خلاصه رو همسر نمونه شدن کار کن تا خدا یه همسر خوب روزیت کنه...

این خدایی که من شناختمش این کارو میکنه...

چون خدا خیلی پایست...

الان تنها وظیفه منو تو همینه که خودمونو برای همسر نمونه شدن آماده کنیم و واقعا حس کنیم

متاهل هستیم...

باور کنید بچه ها... خدا کارش حرف نداره... مهندس واقعی خداست...

در بهترین زمان همه چی برات اوکی میشه.. اصلا نگران ازدواجت نباش ...

تو فعلا فقط رو همسر نمونه شدن کار کن...

این یعنی ایمان...

ببین؟

بعد ازدواج هر چیز بی اهمیتی با اهمیت میشه...
دیگه مجرد نیستی که خانوم و آقای خودت باشی...
نه...

دیگه منی وجود نداره...

همه چیز میشه ما...

واقعا ننگه داشتن رابطه مهارت میخواد...

اگه بتونی زن خوبی برای شوهرت بشی میتونی به شدت رو موفقیتش تاثیر گذار باشی...واقعا من به این جمله خیلی معتقدم که پشت هر مرد موفق یه زن موفق و قوی ایستاده...

اگه مرد دست و پا چلفتی رو تحسین کنی این مرد کم کم کلی موفقیت کسب میکنه و اگه یه مرد قوی رو سرزنش و مقایسه و اذیت کنی...همین مرد کم کم یه آدم داغون و دست و پا چلفتی و افسرده میشه...

قدرت زن درسته به بازوش نیست...ولی به شدت رو موفقیت مردش میتونه تاثیر گذار باشه...
حالا تو فصل های بعد میگم چجوری...

درسته مردا ظاهرا خیلی قوی هستن...اما از درون به شدت کمبود تحسین دارن...اگه تحسینش کنی خیلی موفق میشه و اگه سرزنشش کنی از همیني که هست **روز به روز بد تر** میشه...
این چیزا مهارت میخواد...

بدون آگاهی اصلا نمیشه ازدواج کرد...

تازه ؟

اگه بدون آگاهی ازدواج کنی اصلا تضمینی وجود نداره که بتونی این رابطه رو ننگه داری...
زندگی خوب الکی و شانسی نیست که...حاصل مطالعه و تدبیر و تفکره...
باید بلد باشی زندگی کردن رو...
فقط قبل اینکه کلا حرفامو شروع کنم یه خواهش دوستانه ای ازت دارم...
اون خواهش منم اینه :

بچه ها... اگه ذره ای غرور دارید ازدواج نکنید...

واقعا میگم...

تموم بد اخلاقی ها قابل درمونه... ولی غرور نه... شاید بهتره بگم تموم بد اخلاقی ها از غرور میاد...

زندگی با آدم مغرور عین جهنمه...

البته میدونم شما مغرور نیستینا... چون اگه مغرور بودی هرگز این کتاب رو نمیخواندی... چون آدم مغرور به ظن خودش همه چی بلده!

ولی خب...

اگه واقعا حس میکنی مغرور هستی فعلا برو رو غرورت کار کن و اصلا به فکر ازدواج نباش...

تورو جون هر کی دوست داری ازدواج نکن...

واقعا جدی میگم...

هر چی بد بختی تو زندگی به وجود میاد ریشش از غروره...

درمورد غرور هم تو سایت یه پست گذاشتم. برو تو قسمت مقالات سایت اونجا یه پست هست به

نام **راه درمان غرور...**

اونو بخون خیلی کمکت میکنه...

شاید بگی رضا؟

من مغرور نیستم خدا رو شکر...

اوکی..

ولی بازم توصیه میکنم اون پست رو بخونی تا اصلا متوجه بشی آدم مغرور کیه و چجوری باید

بشناسیمش...

خدایی زندگی با آدم مغرور خیلی سخته....

نه خودت مغرور باش و نه با آدم مغرور ازدواج کن... به خاطر خودت میگم... نمیخوام دیوونه بشی!

من تو خیلی چیزا از بابام الگو گرفتم ...

یه جورایی میخوام برعکس بابام باشم.

بابام امپراتور غرور بود...

بابام اصلا هیچ ارزشی برای مادرم قائل نبود....

البته الان خیلی بهتر شده...

ولی من خاطرات خوبی تو نووجونی ازش ندارم.

جالبه...

با اینکه خیلی بد اخلاقه اما بازم دوستش دارم...

نمیدونم چرا اینجوری ام...

کلا دلسوزم...

عقده ای که ازش حرف زدم بخاطر همینیه دیگه...

انگیزه ای که من دارم دلیلش همینیه که میخوام برعکس بابام باشم.

ممکنه بگی رضا پشت سر بابات حرف نزن...

آره..

نباید حرف بزnm.

ولی خداییش حرف بدی نزدm...

گفتم الگوم بابامه...

اتفاقا من همه جا میگم الگوی زندگیم بابامه.

البته بابای من الگوی مستقیم نداد..

بلکه الگوی غیر مستقیم داد...

بهم فهموند هر کاری کرد من باید برعکسشو انجام بدم!

یه حدیثی از پیامبر خوندم خیلی جالب بود..

میگفت :

اگه خدا خیر خانواده ای رو بخواد :

- 1: کاری میکنه همه اعضای خانواده در مورد دین آگاهیشون بالا بره
- 2: کوچیک به بزرگتر احترام بذاره
- 3: مدارا رو روزیشون میکنه
- 4: کاری میکنه همه اعضای خانواده تو خرج کردن میانه روی داشته باشن
- 5: اونارو به عیب خودشون آگاه میکنه...

این حدیث از پیامبرمون بود...

حالا یه سوال ازت دارم...

خدا خیر خانواده شمارو میخواست ؟

یعنی این پنج تارو داشتید تو خونه ؟

هوم ؟

اگه خدا خیرتونو میخواست و این 5 ویژگی رو داشتید که خوشبالتون...اما اگه همچین چیزی تو خنوادتون نبود... بدون مامان و بابات رو خدا به حال خودشون واگذار کرده...

میدونی چرا ؟

چون مامان بابات نمیخواستن اصولی زندگی کنن...

من همون اولم گفتم...

خدا تعارف نداره...

زندگی خوب رو باید ساخت...همینجور الکی نمیشه که...

همه چی با تلاش به دست میاد...خدا باید ببینه تو میخوای تا بعدش کمکت کنه و خیرتو بخواد!

تو باید خدارو صداش بزنی...

زمانی خدا باهاته که صداش بزنی و به سمتش حرکت کنی...

وگرنه اگه صداش نرنی خدا به حال خودت واگذارت میکنه که خودت برای خودت زندگی کنی....
و انصافا اینجوری زندگی خیلی سخت میشه...

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (طه 124)

و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محسوس می‌کنیم

من هیچوقت ندیدم بابام از مامانم تشکر کنه...

ندیدم بغلش کنه...

ندیدم نوازشش کنه...

شاید بگی رضا این کارارو تو جمع که نباید کرد... تو خلوت باید کرد... وگرنه زشته !

هه...

من کاملاً مخالفم...

زشت اینه که داد بزنی و خشم نشون بدی... اینا زشته ! نه عشق و مهر ورزی !

اینکه سر هم داد بزنی زشته !

تو بعضی خونه ها فقط قتل صورت نگرفته... وگرنه هر بی احترامی بگی توش دیده شده...

آخه اینم شد زندگی...

تو زندگی که همش بی احترامی و خشم باشه مگه میشه لذتی برد...

به قران دلم پره... دوست دارم الان فحش بدم فقط...

حالم از این مدل زندگی ها بهم میخوره...

جدی میگم...

مرده شور همچین زندگی رو ببرن که فقط توش بی احترامی و خشمه...

تف تو زندگی که همش غرور وجود داره و دو طرف به نیاز های هم بی تفاوتن !

نه مرد به خانوم توجه میکنه و نه زن مراقب اقتدار مردش هست...

خب این چه زندگیه آخه...

این چه زندگی واقعا...

مگه میشه از این خونه یه فرزند خوب تربیت بشه...

بی خیال...

حوصله غر غر کردن ندارم...

آدم تو یه خونه سی متری زندگی کنه اما آرامش داشته باشه...

بگذریم...

بهتره سرمون تو زندگی خودمون باشه و خودمون اون زندگی که میخوایم رو بسازیم.

یه زندگی که حقیقتا خدا راضی باشه و کاملاً در راستای ارزش هامون باشه.

تا بتونیم اینجوری از زندگی لذت ببریم و به اتفاق همسرمون این دو روز دنیارو به سلامت گذر کنیم و اون دنیا عاقبت به خیر بشیم...

خدارو شکر یکی از خوبی های زندگی متاهلی اینه که شیطان بیشعور کمتر با آدم ور میره...

البته شیطان همیشه مرض میریزه ها...

ولی خب ...

نصف دین تکمیل میشه...

بچه ها ...

قرار نیست ما یه زندگی بی مشکل بسازیم... نه... مشکل هست... اما ما قراره قوی بشیم و این زندگی رو مدیریت کنیم و تو پستی بلندی های زندگی با تصمیمات درستمون روز به روز بیشتر رشد کنیم و در انتها از این دنیا بریم و برگردیم به سرای واقعی و اصلیمون...

هدف از نوشتن این کتاب چیزی جز عاقبت به خیری نیست...

ما ازدواج میکنیم که به این مهم برسیم...

همین و بس...

اینا همش مقدمه بود...

هنوز حرفامو شروع نکردم...

منتظر فصل بعدی باش...

ببین ؟

زندگی خوب الکی به وجود نمیاد...

زندگی خوب با تلاش به دست میاد...

بچه ها ؟

ثانیه به ثانیه آرامش و حس خوب با تلاش به دست میاد... و ثانیه به ثانیه حس بد با تنبلی و گوش کردن به حرف شیطان و ...

بخاطر همین میگن آگاهی و تلاش مهمه...

زندگی خوب سراسر تدبیر و تفکره...

همین...

حرفام تموم شد...

همگی پیش به سوی عاقبت به خیری...

از خدا میخوام تو این مسیر مارو یاری کنه تا بهترین خودمون برای همسرمون باشیم...

یه سوال ازت دارم که دوست دارم بیای تو قسمت نظرات بهش پاسخ بدی...

سوال من اینه :

رابطه مامان بابات با هم چطور بود و تو به صورت مستقیم و غیر مستقیم چه چیز هایی تونستی ازشون یاد بگیری ؟

بیا تو قسمت نظرات صفحه محصول برای من و بقیه تعریف کن تا تجربه هامونو با هم به اشتراک بذاریم...

لطفا همه نظر بذارید... اینجوری این دوره رو صمیمی تر ادامه میدیم.

مرسی...

تا فصل بعدی

☺ فعلا خدا نگهدار